اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد در مقبوض به عقد فاسد که دیگه حالا بقیه کلمات شیخ را هم دیدیم و سابقا اشاره ای شد و اختلاف آرائی که مرحوم شیخ هی قول به عدم ضمان را ترجیح دادند، باز به توقف برگشتند و باز آخرش هم مایل به ضمان شدند.**

**عرض کنم که در قول به عدم ضمانی که مرحوم شیخ فرموده بودند تمسک کردند. عبارات ایشان را هم یک مقدار خواندیم. دیگه این بحث و آن مقدار عبارت، اجمالش هم قبلا خوانده بودیم. و تمسک کردند به دو تا حدیث که این دو تا حدیث در باب بیع فضولی است. در همین کتاب نکاح، احکام نکاح العبید و الاماء، باب 88 یعنی آخرین بابی که در این کتاب هست تا روایت هست که مرحوم شیخ اینها را آوردند. ما به این مناسبت خارج شدیم. من راجع به محمد ابن قیس چون دیروز یک صحبتی اجمالا شد و بعد هم سریعا مطلب را جمع کردیم خلاصه اش را عرض بکنم راجع به محمد ابن قیسی که ما الان در روایات داریم، محمد ابن قیس در روایات ما یک نفر است و آن محمد ابن قیس بجلی است، صاحب کتاب قضایا. البته یک روایتی را مرحوم آقای خوئی هم از کتاب کامل الزیارات نقل کردند، از مبارک العطار عن محمد ابن قیس، من که گفتم می خواستم توضیح بدهم، این یکی را نمی شناسیم، این یکی را بنده داشتم، مجهول مطلق چون خود مبارک عطار، اصلا مبارک اسم کمی است، در روات ما سه چهار نفرند. یعنی بعد از اتحاد ها و این حرفها. مبارک اسم نسبتا فراوانی نیست و شخصی به نام مبارک عطار نمی شناسیم. فعلا هم تا آن جایی که آقای خوئی در معجم نوشتند چون من مراجعه خاص نکردم. در همین روایتی که در کامل الزیارات اسم ایشان آمده است.**

**لذا این که من عرض کردم محمد ابن قیس یکی است مراد من در کتب اربعه است، این چون در کامل الزیارات آمده ما این محمد ابن قیس را نمی شناسیم. خب احتمال دارد چون یک اسدی نوشتند، والبی نوشتند، احتمال دارد، احتمال دارد که اصلا غیر آنها هم باشد. وقتی من عرض می کنم مجهول مطلق یعنی حتی احتمال دارد که اسمش هم محمد ابن قیس نباشد، مثلا محمد ابن عبیس باشد، اشتباها قیس نوشتند یا مثل همان اشتباهی که در فهرست شیخ آمده محمد ابن قیس را کتابی بهش نسبت داده، آن محمد ابن میسر است، ایشان اشتباه کرده. احتمال دارد این محمد ابن قیس هم اصلا محمد ابن قیس نباشد، غرض آن نکته ای را که من در روایات عرض کردم یعنی در کتب اربعه و کتب مشهور، جایی که محمد ابن قیس خصوصا عاصم ابن حمید عن محمد ابن قیس عن ابی جعفر باشد مراد یک نفر است، این که نوشتند پنج تا، شش تا، کمتر یا بیشتر، این ها واقعیت ندارد و یک نفر است. البته عرض کردم یک محمد ابن قیس را هم مرحوم شیخ به عنوان اصحاب رسول الله نوشته، این برادر موسی اشعری است، حالا اسمش محمد است یا نه آن بحث دیگری است و ربطی هم به ما ندارد. اصولا ما روایت نبوی کم داریم ولو از محمد ابن قیس نقل بشود. این هم خودش یک بحثی است که چرا مرحوم شیخ قدس الله نفسه جزء اصحاب النبی را آورده با این که این ها اصلا خیلی هایشان ربطی هم به حدیث ما ندارند.**

**مضافا که من کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردم حتی کتبی در صحابه نوشته آنجا هم همین مشکل را دارند. این مشکلی که من عرض می کنم اسم ها غلط است در خود همین اسد الغابة یا الاستیعاب و دیگران را نگاه بکنید در اینها مثلا می گویند این مطلب را فلانی گفته لکن ظاهرا اشتباه است. اسمش مثلا جعفر است، حسین نیست یا اسمش حسین است و جعفر نیست. اینها را هم دارند چون عرض کردم راجع به صحابه ما این طور نیست که یک کتاب مستقلی در این جهت داشته باشیم، در کتاب هایی که در صحابه نوشته شده اهل سنت به اطلاح استخراج است، همه­اش استخراج است مثلا یک قصه ای در کتاب تاریخ طبری آمده عن فلان، قال قلت لرسول الله یا عن فلان، خرج مع رسول الله فی غزوة فلان ، اسمش را نوشتند، دقت کردید چی شد؟ یعنی همه این ها استخراج است. بله ما یکی دو تا تالیف داریم، یکی هم نیست، یکی دو تا تالیف داریم به عنوان تسمیة من شهد الصفین و الجمل و نهروان من قبائل الاعراب و انسابهم، یک همچین چیزی و این کتاب اولین کتابی است که در این جهت نوشته شده و عرض کردم پریروز یک مناسبتی را عرض کردم مرحوم آقای آقابزرگ اشتباهات و اوهامی در رجال دارند، این را به عنوان اولین کتاب رجالی نوشتند که اولین تالیف رجالی ابو رافع است، غیر ابورافع هم دارد و منحصر به ایشان نیست، نمی خواهم وارد این بحث بشوم، تسمیة من شهد.**

**و عرض کردیم ظاهرا ایشان عنایت نفرمودند، این اسم برده، تصادفا این رساله چاپ شده، این رساله تسمیة چاپ شده، در شرح الاخبار مال قاضی نعمان صاحب دعائم الاسلام چاپ شده، تازگی در دو جلد یا سه جلد چاپ شده، من ندارم ولی دیدم. در جلد یک یا دو این رساله تسمیة من شهد را آورده. یک کتابی بوده ابو رافع نوشته که عده ای از بزرگان از قبائل و عشائر و شخصیت ها اینها در جنگ صفین بودند، اینها در این فکر بودند. یک اصطلاحی بود که مثلا بگویند جنگ صفین ولو جنگ داخلی بود بین مسلمان ها بود لکن حق با علی ابن ابی طالب بود چون بزرگان با ایشان بود. این همان حرفی است که به ابان ابن تغلب می گوید گفتم شهد فلان صفین مع علیٍ و دارد که گفت ابان به من گفت تو می خواهی بگویی چون ایشان بود پس این جنگ درست است پس علی ابن ابی طالب حق است. امر به عکس است، چون بود این آدم خوبی است نه این که از بودن او بفهمید جنگ درست است، این چون در صفین بود آدم خوبی است، از این ور باید حساب کرد نه از آن ور. غرضم به هر حال این کتاب اصلا ربطی به رجال ندارد. تعجب از آقاشیخ بزرگ رحمة الله علیه است. غیر از ایشان هم نوشتند، اختصاص به ایشان ندارد. این ربطی به رجال ندارد. این یک چیزی شبیه تراجم است که چه کسانی در جنگ صفین شهید شدند و روایت ندارند، اصلا رجال را عرض کردم موضوع له است، اساس کسانی است که راوی حدیثند، همین فهرست منتجب الدین را هم آقای خوئی آورده است. یک آقایی هم تازگی در من در بحث رجال پرسید گفت چرا آقای خوئی مثلا تذکرة المتبحرین شیخ حر را آورده. مرحوم شیخ حر یک عمل العامل دارد، علمای جبل عامل، یک جلد دو دارد برای علما دیگه که از جبل عامل نیستند، البته هر دو را به اسم عمل العامل هم چاپ کردند لکن دومی را تذکرة المتبحرین، آن جلد اولش هم همین مشکل را دارد، آقای خوئی عمل العامل را هم استخراج کردند، چه جلد یک و چه جلد دو. این اصلا رجال نیستند، کلا تراجم اند.**

**فهرست منتجب الدین هم استخراج کردند که کلا رجال نیستند، بله من عرض کردم ممکن است عده ای از علما که اجازات دارند و لهم شأنٌ فی الاجازات ولو شرح حالشان جزء تراجم است اینها را در رجال بیاوریم، مثل مجلسی مثلا یا مثل شهید ثانی چون عده ای از اجازات به شهید ثانی است و ایشان هم طریق دارد. بگوییم به هر حال هر کسی که در طریق روایت واقع شده ولو به نحو اجازه، دقت فرمودید؟ اما کسی که در طریق روایت واقع نشده، حالا مثال بارزش این است، در جنگ صفین حاضر شده، چه ربطی به روایت دارد؟ اصطلاحا تراجم می گویند. چون مثلا اگر راجع به عشیره و این ها باشد انساب می گویند، این چند تا علم است که به همدیگر نزدیکند. اینها را جدا کردند، رجال یک بحث است، تراجم یک بحث است، انساب یک بحث است، تاریخ یک بحث است، سیره یک بحث است و إلی آخره. غرض اینها ابحاثی هستند که خیلی به هم شبیهند، منشا اشتباه شده، دیگه حالا وارد این بحث نمی خواهم بشوم.**

**غرضم من یک جمعی برای جمع بندی برای عبارتی که دیروز خواندیم. چند تا محمد ابن قیسی که ایشان نوشتند این چند تا شاید در روایات باشند، الان ما نمی شناسیم و اصلا هم از آن ها روایت نداریم، نه آشنایی داریم و حالا مضافا به این که آن ها هم اسم هایشان اشتباهی دارد. کم و زیاد دارد که حالا آن دیگه بحث دیگری است. غرض در مجموعه محمد ابن قیس هایی که آقای خوئی آوردند دو تا را ایشان قبول کردند که صاحب کتابند. آن یکی هم صاحب کتاب نیستند، صاحب کتاب بودنش. آن اصلا ربطی ندارد، آن مال عمر ابن عبدالعزیز و قصه پرداز است، آن اصلا ربطی به ما ندارد.**

**یکی از حضار: خود عاصم هم قرینه است.**

**آیت الله مددی: آهان، تمام اینها قرینه است، خود عاصم هم قرینه است.**

**و یک محمد ابن قیس که مرحوم شیخ در رجال رسول الله، در اصحاب رسول الله اسمش را برده این هم کار عجیبی است، کار مرحوم شیخ انصافا کار عجیبی است. یک اصحاب رسول الله که غالبا ما نداریم، کاش که اصحاب رسول الله که مثلا در روایت ما وجود دارد. حالا اصحاب رسول الله مطلقا و بعضی از این آقایان رجالی ها هم در اصحاب رسول الله توسعه دادند تمام آنهایی که در اصابه و اسد الغابة است را برداشتند آوردند و بعد هم نوشتند صحابیٌ مجهول. نه آوردنش درست بود و نه نوشتن صحابی مجهول درست بود. هر دو درست نیست.**

**یکی از حضار: نجاشی هم چند تا آورده، اینها را قاتی کرده؟**

**آیت الله مددی: نه نجاشی قاتی نکرده. بعد محمد ابن قیس بجلی را مستقل آورده.**

**له کتابٌ این را نجاشی اشتباه کرده. آن دو تا راوی هستند، ربطی به فهرست ندارد. مشکل نجاشی این است که گاهی در فهرستش رجال آورده و خود نجاشی رجال ندارد. این که هست فهرست است. ایشان رجال ننوشته. این دو تای آخر رجالی هستند اصلا، فهرستی نیستند، کتاب ندارند. یکی له کتابٌ فی قضایا امیرالمومنین. این را هم ظاهرا اشتباه کرده چون خود آن سند هم اشتباه دارد. آن سندی را که ایشان نوشته اولا ایشان نوشته محمد ابن قیس کوفیٌ من وجوه العرب، آن محمد ابن قیسی که ایشان نوشته و آن سند را به ایشان نوشته مدنی است، اصلا کوفی نیست. اینها را ظاهرا اشتباه کرده. چون ایشان از کتاب به ابن عقده برگشته و ابن عقده اخباری است. حتما قر و قاتی پیدا شده. مشکل این جا پیدا شده است.**

**یکی از حضار: این کار مرحوم شیخ در تسمیه صحابه در برابر اهل سنت نیست که مثلا.**

**آیت الله مددی: خب خیلی بیش از این مقداری است که ایشان نوشتند.، عملا که بیش از این است. حالا غیر از این که بعضی از این اسم ها هم اشتباه است حالا آن جای خودش. اشتباه آن هم جای خودش. عملا که بیشتر است که.**

**خب بعضی ها برداشتند اضافه کردند، در اسد الغابة و فلان اسم اینها را در صحابه آوردند، خب چه فائده دارد؟ بعدش هم نوشتید صحابی مجهول. مجهول یعنی در شما شیعه، خب همه­اش مجهول است، چرا نوشتی صحابی؟ همه­شان مجهولند. در معاییر اهل سنت که مجهول نیستند، شما نوشتید صحابی مجهول، آن ها قبول دارند. نه آوردنش درست بود و نه این وصف صحابیٌ مجهول درست بود چون کتابهای ما را دقت بکنید ما یک چیزی ننویسیم که بخواهیم برای خودمان در قم چاپ بکنیم و در قم پخش بشود. کتاب را الان در دنیای فعلی باید سطح جهانی فکر بکنیم نه فقط سطح دنیای اسلام. خب اهل سنت نگاه می کنند، واقعا تعجب می کنند از کارهای ما. این کارها، کارهای دقیق و علمی نیست. کار باید پخته باشد. فهرست منتجب الدین را ایشان نوشتند، خب این فهرست منتجب الدین در اجازات هم نیستند، عده ایشان چرا اما معظمشان در اجازات هم نیستند. حالا چرا ایشان نوشتند، فرض کنید جامع الروایة هم فهرست منتجب الدین را دارد. این جامع الروایات را اگر دقت بکنید اسمی که می برد بعد در دو پرانتز کوچولو نوشته جب، جب یعنی منتجب الدین، ایشان دارد، بله عده ای مثل مرحوم مامقانی دارد تنقیح، عده دیگری هم آوردند اما اینها انصافا اشکال دارد، این ها اصلا وضع فنیش اشکال دارد، ضابطه در رجال را عرض کردم باید راوی باشد، اصولا بعدها آمدند علوم را از هم جدا کردند که قر و قاتی نشود. شخص اگر راوی نبود این بحث رجالی نیست. این خلاصه بحث است. چون یک آقایی هم مستدرکات علم رجال حدیث نوشته، مثلا نوشته فلان ابن فلان، لم لذکروا، این کلمه لم یذکروا که ایشان نوشته یعنی مرحوم مامقانی در تنقیح و مرحوم تستری در قاموس و آقای خوئی در معجم، سه نفرند. ایشان مستدرک را برای این سه کتاب نوشته. نوشته و اسمش را نبردند، اما در بحار آمده که در جنگ صفین مثلا شهید، چه ربطی به رجال دارد؟ یعنی یک مشکلی را ما داریم، خیال می کنیم تا اسم یکی آمد این را در کتب رجالی بنویسیم، اسم آمدن غیر از کتب رجالی است. و دیگران. من دیگه نمی خواهم اسم ببرم، به هر حال بعضی را اسم بردیم.**

**یک مشکل اساسی کار این است که این کارها علمی نیست. اشکال ندارد حالا، تراجم را انسان جداگانه بنویسد، ما بحثی ندارد و رجال یک حساب خاص خودش را دارد و تراجم حساب خودش را دارد. در میان عرب مثلا در میان ایرانی ها متعارف نیست، انساب جایگاه دارد، این ها دیگه حالات اجتماعی است. مثلا در میان عرب خطابه جایگاه دارد، در ایرانی ها خطابه جایگاه ندارد و ربطی هم به اسلام ندارد و لذا هر عشیره ای غیر از این که یک حاکم داشت یک شاعر هم داشت، یک خطیب هم داشت. جایی می رفتند خطیب قوم بلند می شد به یک لحن خاصی خطابه می کرد. مثلا همین زیاد خبیث، زیاد ابن ابی از خطبای عرب است، خود عثمان را می گویند ابوبکر منبر رفت گفت نه بلد نیستم صحبت کنم، گفت مهم در امام عدالت است. حالا اگر هم نتواند خطبه را صحبت بکند مهم نیست.**

**و امیرالمومنین در دنیای عرب جزء خطبا بود، اصلا در دنیای عرب خطابه جایگاه دارد اما در ایرانی ها شما خطابه ندارید. این اصطلاح است. در میان عرب انساب جایگاه دارد اما شما در ایرانی ها جایگاه ندارید.**

**پس این که ما علم می گوییم یعنی گاهی این علوم یک محدوده معینی دارد، رجال یک محدوده معینی دارد، تراجم معین است، انساب معین است. حتی فیما بعد کتب سادات. اصلا دستگاه خاصی بود که سادات را تشخیص می داد که این نسب درست است یا نه که اصطلاحا به آن نقابة الاشراف می گفتند. اشراف و شریف یعنی سید. بررسی احوال سادات که این سادات بصره یا سادات خراسان. کارشان این بود. اصطلاحا یک چیزی بین بین حکومتی و مردمی بود. نیمه حکومتی بود به اصطلاح امروزی ها. یک حالت بین بین داشت و این را هم خلیفه تعیین می کرد، نقیب الاشراف را این ها تمام اشرافی که در دنیا بودند می شناختند که اینها سید هستند یا سید نیستند، اشراف یعنی سید. الان در سعودی به سید حسنی شریف می گویند و همچنین در عده ای از کشورهای عربی و عده ایشان هم به مطلق سید شریف می گویند. علی ای حال کیف ما کان یکمی از بحث خارج شدیم.**

**پس بنابراین آن چه که به اسم محمد ابن قیس در کتاب مرحوم استاد بود یکیش مثلا محمد ابن قیس در فهرست شیخ بود غلط بود، محمد ابن میسر است. یکیش در کتاب کامل الزیارات بود که اصلا نمی شناسیم، نه خودش و نه قبلش را می شناسیم و اصولا نمی دانیم ایشان کیست. یکیش محمد ابن قیسی بود که مرحوم شیخ در اصحاب رسول الله ذکر کرده. برادرش را می شناسیم اما حالا خودش وضعش کیست و چیست اسمش محمد است یا نه، قیس پدرشان است. این مسلم است و این هم ربطی به رجال ندارد. ربطی به حدیث ندارد. ربطی به عالم ما ندارد.**

**یک محمد ابن قیس را هم در کشی نام می برد، این هم معلوم می شود که شخصی به این اسم بوده، حالا چون او فامیلش از بنی اسد بوده از بنی اسد بوده. این به هر حال بر فرض هم بوده ما شواهدی بر وجودش در احادیث نداریم**

**پس محمد ابن قیس در روایات شیعه، در کتب اربعه و غیر اربعه خصوصا جایی که عاصم ابن حمید است این منحصر در همین محمد ابن قیس بجلی است و مفصل عرض کردیم ظاهرا این دیگه خیلی شرح می خواهد و الان نمی رسم. باید مفصل شرح بدهیم. ظاهرا ایشان کل کتاب را عرضه بر امام باقر کردند، امام بخش قضایا را اجازه دادند. ظاهرا این طور باشد. و یا مثلا ایشان نقل کرده کل کتاب را. لکن آنی که اجازه گرفته ظاهرا یا حالا بعد تصحیح شده، این را هم می گویم که من خیلی موجز می گویم اینها خیلی شرح دارد. باید چند روز متوالی صحبت کرد. ظاهرش مقداریش.**

**آن وقت بعد از عاصم ابن حمید که اینجا در پیش ما ابن ابی نجران است. این مشهور است، دو نفر دیگه هم هستند که از ایشان نقل می کنند و لکن آنها هم مشهور نیستند، سرّ عدم شهرت هم یحتاج إلی شرح لیس محل.**

**علی ای حال حق این است که این روایت از کتاب السنن والاحکام و القضایا است که مال ابورافع بوده و عرض کردیم این کتاب اساسا در کوفه نوشته شده و در کوفه هم مشهور شده است و زیر بنای خیلی از کتبی است که فیما بعد به امیرالمومنین منسوب است. حتی احتمال دادیم کتاب سکونی مقداریش از این باشد، کتاب مسند زید مقداریش از این باشد. به هر حال یک توضیحی را اجمالا عرض کردم که دیگه حالا فعلا طول می کشد و وارد آن بحث نشویم.**

**این قسمت قضایا هست، زیاد نقل شده لکن خیلی از این قضایا هم محل تامل است، با تمام این حرف ها و روشن نیست، یکیش هم همین جا، فی ولیدة باعها ابن سیدها. این روایت هم خودش تامل دارد. همین روایت را بیاورید. دو تا روایت مرحوم شیخ قدس الله نفسه در این جا آورده. حالا من یک لیستی هم بدهم. دو تا روایت مرحوم شیخ انصاری در این جا آورده، یکی در مسروقه است و یکی هم در بیع فضولی. خب مسروقه هم بیع فضولی می شود.**

**بعد در کتاب وسائل دو سه تا باب دیگه هم دارد که از این روایات دارد، اگر بخواهیم روایت را شرح بدهیم طول می کشد، آقایان در آن حاشیه اش نگاه بکنند مرحوم آقای ربانی ارجاعات داده. من جمله باب 55 همان وسائل است. باب 55 در باب غصب است. دقت کردید؟ این باب را من لیستی به شما دادم که اگر بخواهید مراجعه بفرمایید، این باب یکیش مسروقه است و یکیش فضولی است. باب 55 همین ابوابی که در وسائل است در غصب است که کسی جاریه را غصب کرد و بچه دار شد امام می فرماید بچه او عبد است، دقت می کنید؟ بچه او عبد است. عبودیت دارد. چون غصب هیچ ارزش ندارد، از عبدیت خارج نمی شود، حر نمی شود ولو پدرش حر است، چون غاصب است حقی تولید نمی کند. این دو تا عنوان شد. یکی فضولی، یکی هم غصب. دو تا شد.**

**سوم: روایت داریم در باب خیار لکن در جاریه نیست، همان روایتی که خواندیم در خانه، یک خانه ای را فروخت، گفت تا سه سال اگر پولش را آوردی می تواند برگرداند، و این هم آورد. بعد سوال می کند منافع، غله خانه مال کیست؟ می گوید مال مشتری است. حالا اگر هم ما این را به جاریه بزنیم فرض کنید در جاریه درست بشود، جاریه را به کسی بفروشد و بگوید بعد از یک سال پولش را آوردی بهت بر می گردانم و معامله را فسخ می کنم و این آورد اگر جاریه بچه دار شد این بچه مال کیست؟ این در روایت نداریم، خوب دقت بکنید! در روایت دار داریم، می خواهم آن کاری را که فقیه در آن زمان متعارف بود این بود که فقیه احاطه بر کل روایات پیدا می کرد که مثلا بنا بر این بشود یک: در فضولی داریم که می گوید حر است. دو: در باب غصب داریم که می گوید عبد است. سه: اگر این را قبول کردیم در زمانی که بعدا خیار پیدا می کند این باید قاعدتا حر بشود، این سه تا.**

**آنی که الان محل کلام ما است مقبوض به عقد فاسد است، تمام اینها را که خواندیم ربطی به محل کلام ما ندارد. معلوم شد؟ فقاهت اینجاست، از آن ها حکم ما نحن فیه در بیاید. آنی که الان ما داریم نه مسروقه است، نه فضولی است، نه غصب است و نه مورد خیار است.**

**یکی از حضار: این یک جور استحسان نمی شود؟**

**آیت الله مددی: همین، مشکل کار همین است.**

**آن وقت ما خواندیم از مثل شافعی، المقبوض بالعقد الفاسد کالمغصوب. روشن شد؟ چون مرحوم شیخ این توضیحات را نداد. آن مشکل کار روشن شد؟ آن مشکل اساسی کار این است که در باب خیار در جاریه نداریم. در غیر جاریه داریم. توضیحات را خوب دقت بکنید اما گفته مال مشتری است. این در باب خیار این همانی است که پیغمبر فرمود الخراج بالضمان. این هم از پیغمبر نقل شده، همان کلام عائشه از پیغمبر، یا کلام خودش یا کلام پیغمبر، دقت فرمودید؟ این روایات را الان دقت بکنید، بعد مرحوم شیخ قدس الله نفسه، البته خوب دقت بکنید، یک: این منافع مال کیست؟ حالا یک زاویه مسئله را خدمتتان عرض کردم چون عرض کردم فقیه در عین حال. واقعا هم وقتی انسان می خواهد در فقه، این فقهی که بعدها مخصوصا در شیعه، خود سنی ها هم تا یک مقداری. در شیعه مخصوصا امثال علامه خیلی در این فقه تاثیرگذار بوده. تاثیرگذار یعنی راه را باز کرده. دقت های محقق دایی ایشان بیشتر است، اما محقق ثانی خیلی تاثیرگذار است. مرحوم مقدس اردبیلی خیلی در این جهت تاثیرگذار است. لکن کسی که خیلی توانسته این قسم فقه را با این حالت احاطه و اینها باشد بیشتر وحید بهبهانی است و بعد از وحید هم انصافا مرحوم شیخ انصاری خیلی در این جهت موفق است، صاحب جواهر نقش خوبی دارد لکن شیخ خیلی دقیق تر و خیلی ظریف تر وارد کار شده. خیلی وارد شده. مرحوم کاشف الغطا خیلی در این جهت تاثیرگذار است، مرحوم بحرالعلوم یک مقداری تاثیرگذار است لکن شیخ انصاری خیلی صاحب نظر است و بعد از شیخ هم به نظر ما مرحوم نائینی خیلی تاثیرگذار است. خب عده ای هم آقاضیا را می گوند، علی اختلاف المبانی. به هر حال به نظر ما مرحوم نائینی در این تحلیل ها و تدقیق ها خیلی تاثیرگذارند. الان روشن شد که محل بحث این است.**

**نکته دومی که در این جا تاثیرگذار است یک: این است که در این مثال هایی که گفتیم منافع مال کیست، دو: آیا ولد جزء منافع هست یا نه؟ چون عده ای از اهل سنت اصلا منکرند، اصلا می گویند ولد جزء منافع نیست. چون روایتی را که الان خواندیم ولد در باب فضولی بود، یک بحث دیگر این است که اصلا ولد جزء منافع است یا منافع جاریه مثلا شیر دادن، خدمت کردن، در خانه مثلا روزی هشت ساعت کار کردن، منافع جاریه خدمتش است. ولد جزء منافع نیست.**

**یکی از حضار: فائده و نماء چه می شود؟**

**آیت الله مددی: ما عنوان عام منفعت را گرفتیم.**

**پس مسئله دوم یعنی این مسئله را اگر بخواهیم بررسی بکنیم زوایای مختلف مسئله است. باز مسئله سوم و نکته سوم، در بعضی از مسائل فقهی یک مسئله خصوصیت خاصی دارد. یعنی مثلا اگر گفتیم من باب مثال منافع مثلا مال مشتری است من باب مثال یا منافع مال بائع است، در این مدت مثلا پول منافع را بگیرد. مال بائع است لکن باز در ولد یک خصوصیت دیگری است، غیر از این که منفعت هستند. یعنی سه تا نکته است. یکی این که منافع مال کیست، دوم این که آیا ولد جزء منافع است یا نه؟ سوم این که در باب ما نحن فیه چون بحث حریت دارند آقایان یک بحثی دارند که اگر در آن شائبه حریت شد تغلیبا للحریة حر حساب می شود. این هم نکته سوم است. دقت کردید؟ یعنی اگر آمدید گفتید حر است لازم نیست که حتما نکته، نکته منافع باشد. این را می خواهم بگویم که وقتی شما می خواهید وارد مسئله فقهی بشوید یعنی باید تمام این جهات را، اولا یک: چه مقدار منصوص است، آن مقدار منصوص می توانیم ازش تعدی بکنیم یا نه؟ تعابیری دارد که قابل تعدی باشد یا نه؟ دو: اضافه بر مقدار منصوص ولد اصولا در مانحن فیه جزء منافع می شود یا نمی شود؟ سه: چون این جا پدر حر است، حالا زن فروخته شده یا مادر فروخته شده و شبهه این را دارد که مثلا این بیع باطل باشد مقبوض به عقد فاسد است باطل است یا مثلا فضولی است. یک مشکل دارد لکن می گویند اگر شائبه حریت آمد تغلیبا للحریة حر است. دقت کردید چی شد؟**

**یعنی یک فقیه که می خواهد در یک مسئله وارد بشود باید مجموعه این جهات را حساب بکند. ممکن است بگوید خدمت و لبن آن مال مشتری، لکن خصوص ولد مال مشتری باشد. آن یکی مال بائع و این یکی مال مشتری.**

**یکی از حضار: وقتی وطی به شبهه باشد غلبه جا ندارد.**

**آیت الله مددی: وطی به شبهه هم همین طور است، فرق نمی کند.**

**یعنی اصولا در باب عبد و امه یک نکته دیگر هم مسئله اولاد است. مسئله اولاد تغلیب جانب حریت است. این را هم باید در نظر گرفت.**

**یکی از حضار: همان که تابع اشرف ابوین است.**

**آیت الله مددی: غیر از آن، تابع اشرف ابوین در جایی است که علم داریم.**

**در جایی که شائبه دارد که احتمالا حر باشد یا احتمالا عبد باشد یک قاعده ای دارند تغلیبا للحریة،**

**یکی از حضار: این قاعده از کجا است؟**

**آیت الله مددی: در کلمات فقها است، الان روایتش در ذهنم نیست اما در کلمات فقهای خودمان دیدم نه فقهای اهل سنت.**

**فقهای خودمان دارند تغلیبا للحریة، این هم سرَّش این که من خیلی اطلاع ندارم به خاطر این است که اصولا ما در بحث ها سابقا بحث اماء و عبید را اصلا مطرح نمی کردیم لذا خیلی احاطه به فروعش ندارم به خاطر این جهت است.**

**یکی از حضار: یعنی اصل است یا قاعده است.**

**آیت الله مددی: این خودش یک قاعده است که باید تغلیب به جانب حریت بشود.**

**پس بنابراین خوب دقت بکنید در مسائل که وارد می شود آن نکات و ظرافت های فقهی را مراعات بکنید. اینها باید کاملا مورد نظر باشد.**

**حالا این روایت 88 ابواب نکاح العبید را بخوانید.**

**یکی از حضار: علی ابن ابراهیم ابیه، ابی نجران،**

**آیت الله مددی: همین که من گفتم. این نسخه ای بوده نسخه محمد ابن قیس، عاصم ابن حمید توسط ابراهیم به قم آمده، نسخه صحیح است و مشکل ندارد. هیچ مشکل خاصی ندارد.**

**یکی از حضار: قضی امیرالمومنین فی ولیدة، در یک جای دیگه هم دارد کان نصرانیا.**

**آیت الله مددی: در یک نسخه دارد که قضی، اصلا امیرالمومنین ندارد. شیخ طوسی که آورده قضی، عرض کردم چون کتاب معین بوده دیگه اسم نبردند، چون این طوری بوده خود کتاب، اصلش این بوده قضی علیٌ، بعد دارد و قضی و قضی و قضی، دیگه نمی خواست اسم ببرد. الان شما اگر نسخه تهذیب را بخوانید.**

**یکی از حضار: تهذیب دو تا دانه دارد، یکیش را دارد قضی امیرالمومنین ولی یکیش را ندارد.**

**آیت الله مددی: قضی، اصلا دارد قضی. اصلا نکته دیگر هم خدمتتان گفتم که ما در مواردی در فقیه، حالا یا در حدود است یا در دیات است، اصلا خود فقیه دارد، اصلا ننوشته عن علیٍ کذا، نوشته و قضی لذا آقایان هم گفتند این مرسل است. ما آن جا عرض کردیم ظاهرا کتاب عاصم ابن حمید باشد، مرسل نیست، همین قضایاست. کتاب قضایایی است که عاصم ابن حمید نقل کرد یعنی این قدر این مطلب معروف بوده که شیخ صدوق حتی نگفته و روی عاصم ابن حمید، و روی محمد ابن قیس، اسم آنها را نیاورده. اصلا شروع کرده و قضی. اسم امیرالمومنین را هم نبرده. و قضی علیه السلام فی کذا، این به خاطر شهرت کتاب در قم است. شیخ صدوق در جای دیگه. این کتاب قضایا امیرالمومنین شهرت داشته.**

**یکی از حضار: باع ابن سیدها و ابوه غائب فاستولدها الذي اشتراها فولدت منه غلاما**

**آیت الله مددی: البته فاستولدها در این جا به اصطلاح احتمالا هنوز به عنوان احتمالی است نه یقینی. اصطلاحی در باب اماء دارند که ام ولد بودن است. این ام ولد بودن یعنی سید او را به عنوان ام ولد قرارش بدهد، زنی را به عنوان یعنی به عنوان این که مادر بچه ها بشود. آن وقت این آثاری داشت که نفروشد. در همین مسئله فقهای ما ندارند. من ندیدم، در این کتاب هایی که من دیدم ندیدم. در روایت هم ندیدم. خود اهل سنت این را دارند که اگر جایی، حتی همان غاصب. غاصب کنیزی را غصب کرد، بعدش هم گفتند ولد مال عبد است یا حالا همین در باب فضولی که گفت مال آن است. بعد این مادرش را داد، رد کرد، بچه را نگاه داشت، حالا به قیمت یا بدون قیمت. بچه را نگه داشت. بعد از مدتی مادر را درست خرید. مادام پیش آن بود بچه زائید. الان که آمده خب آمده از طرف مالک جدید است. اینها گفتند اگر به ملک جدید منتقل شد آیا ام ولد می شود یا نه؟ چون اولا ولد حر، بعد از این که به ملک جدید آمد این فرع مسئله است. در این جا من کتب شیعه را نگاه نکردم و مجموع نووی را آوردم. این جا فروع زیادی دارند. من الان اشاره به یکی از فروع کردم چون نمی خوانم. چون فروع محل کلام نیست و عرض کردم ما بحث اماء را نمی خوانیم. در این جا اهل سنت خیلی فروع دارند.**

**یکی از حضار: ام ولد که بعد از ولد است.**

**آیت الله مددی: نه این را ببینید این که بیع فضولی بود، بعد می گوید زن بر می گردد. زن که برگشت پسر را می گیرد. حالا فرض کنید بچه خودش را با پول می گیرد. بعد رفت به مالک گفت بیا این را به من بفروش، کنیزی را به من بده. او فروخت. حالا که دو مرتبه آمد، آن سابق بچه دار شده بود. الان ام ولد است یا نه؟ به مجرد خریدن ام ولد است یا نه؟ چون آثار ام ولد را نمی تواند بفروشد. روشن شد؟**

**این را الان در روایات ما ندارد، در فروع فقها نمی دانم اما فروع اهل سنت دارند. چون امروز می خواستم یک مقداری از عبارات اهل سنت را اگر برسیم بخوانم. در عبارات اهل سنت دارد می خواستم اشاره بکنم که عده ای از فروع را اصلا ما متعرض نمی شویم. این استولدها یعنی خیال کرد کنیز مال خودش است، ام ولد قرار داد. حالا بعد امام می فرماید نمی شود، به صاحبش برگردد. چون فضولی بوده به صاحبش بر می گرداند. فوقش بچه را می دهد حالا با پول یا بی پول. آن بحث دیگری است.**

**بعد که این زن را برگرداند آیا این زن ام ولدش حساب می شود یا نه؟ سوال.**

**این تعبیر استولدها شاید مشعر به این باشد که اگر بعد برگشت ام ولد می شود. شاید، نمی شود گفت تصریح، چون گفتم فروع ندارد یک فرعی را ذکر کردم که باشد.**

**یکی از حضار: ثم جاء سيدها الأول فخاصم سيدها الاخير، فقال: وليدتي باعها بغير أذني.**

**آیت الله مددی: ولیده را عرض کردم یک اصطلاحی بوده که گاهی ولیده می گفتند و گاهی مولده می گفتند. بیشتر مولده می گفتند، ولیده را به نحو اضافه. چون در آن زمان اصطلاحا این بود زنی که کنیز بود اگر از جبهه آورده بودند خریده بودند. مثلا از جبهه گرفته بودند خب این را امه می گفتند. اگر نه پدر و مادرش عبد بودند و این در دنیای اسلام به دنیا آمد این را ولیده می گفتند. ولیده و مولده یعنی این. اصطلاحا مرادش از مولده این است. کان من المولدین، مولدین یعنی عبدی که پدر و مادرش هر دو عبد بودند، از جنگ نیاوردند، چون پدر و مادرش عبد بودند بچه هم عبد بود. این بچه ای که عبد بود و از پدر و مادر عبد به دنیا می آمدد اصطلاحا در لغت عرب دختر بود بهش ولیده می گفتند و این را ما داریم. همین ریان ابن شبیب هست که حضرت می فرماید یا ابن شبیب، این خواهرش زن هارون است. این دایی معتصم است. این را نوشتند ولیده بوده یعنی این از جبهه نیاورده بودند. فرض کنید مثلا در جنگ با روم مثلا گرفته باشند. این پدر و مادرش در کوفه به دنیا آمده، به این ولیده و مولده می گفتند، ایشان کانت مولدة، کنیز بود اما کنیزی که مولده بود، این ولیده به این معناست. یعنی این در پیش خود این به دنیا آمده بود. ولیده پیش این بود.**

**فقال ( عليه السلام): الحكم ان يأخذ وليدته و ابنها، فناشده الّذي اشتراها**

**آیت الله مددی: پسرش هم مال او، یعنی پسر هم عبد است. آن بچه هم عبد است. این معلوم می شود که در این جا که در بیع فضولی بوده خب اگر در بیع فضولی گفتیم شاید در بیع فاسد به طریق اولی بگوییم. الان ما نحن فیه در بیع فاسد است، البته در این جا باز هم مرحوم شیخ به این حدیث نظرش به این جهتی نیست که من الان می گویم که مثلا در بیع فضولی. نظرش به این است که امام در این جا منافع غیر ولد را ذکر نکرده پس ضامن نیست. مراد شیخ این است. مراد شیخ الان سر بچه نیست که بچه حر است یا عبد است. مراد شیخ در این جا که این حدیث را آورده حواستان جمع باشد. نکته اش این نیست، نکته ای که شیخ حدیث را آورده، امام نمی گوید خب این ولیده در این مدت منافعی داشته ولو تو استیفاء نکردی، ضامن هستی یا نه. از این که نفرمود تو ضامن هستی پس منافع غیر مستوفاة ضامن نیست، این در بیع فضولی است. پس در مقبوض به عقد فاسد به طریق اولی. این مقدمات روشن شد تا به این جا برساند.**

**من الان بحث را روی عبد بردم، خیال نکنید بحث الان روی عبد است، شیخ کلام را روی عبد نیاورده. آن بحث عبد و فلان و منافع آن بحث جداگانه ای است. شیخ هدفش از این روایت این قسمت است نه این قسمت های عبد اهل سنت، حالا ببینید فناشده، فناشده در لغت عرب هم به معنای صیغه ثلاثی مجرد انشدک بالله است، اَنشدک هم می گویند، اُنشدک الله هم می گویند، اناشدک الله هم می گویند. یعنی قسمت می دهم. به حضرت امیر گفت بابا یک چاره ای بکن این بچه من است، این حر است. چرا مثلا به عنوان عبد به مولای سابقش برگردد؟**

**فقال له: خذ ابنه الّذي باعك الوليدة**

**آیت الله مددی: در این جا دو تا نسخه است، خذ ابنه یعنی الذی باعک الولیدة، در یک نسخه هم دارد خذ ابنه الذی باعک. فرض کنید مثلا آن مرد چهار پنج تا بچه داشته. بچه اولش یا دومش این کار را کرده. امام گفت برو همان بچه ای که به تو فروخته است را بگیر، تو هم برو او را بگیر. بعد طرف آمد گفت بچه من را ول کن، گفت تو بچه من را ول کن تا من ول کنم! در باب قضاوت خیلی عجیب و غریب است. عرض کردم گفت تو بچه من را ول بکن تا من ول بکنم.**

**یکی از حضار: حتى ينفذ لك البيع**

**آیت الله مددی: انفاذ یعنی بیع را اجازه بدهم. نافذ بشود.**

**یکی از حضار: فلمّا أخذه قال له ابوه: ارسل ابني**

**آیت الله مددی: ارسل یعنی ول کن**

**فقال: لا أرسل إليك ابنك حتى ترسل إليّ ابنتي، فلمّا رأى ذلك سيد الوليدة اجاز بيع ابنه.**

**آیت الله مددی: بعد که دید بچه اش گی کرده گفت خب اجازه دادم.**

**خیلی بعید است گرفتن بچه، برو بچه اش را بگیر، گروگان گیری به قول شما، هم گروگان گیری دارد و یک نکته فنی مشکل دیگه دارد، چون در اول رد کرد، اجازه بعد از رد در بیع فضولی فائده ندارد.**

**اصلا رد کرد، چون ما کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم که اجازه و رد از قبیل صرف الوجود است، صرف الوجود وجود ثانی ندارد. اگر رد کرد دیگه اجازه فائده ندارد و اگر اجازه داد دیگه رد فائده ندارد. یک عده از مفاهیم اصولا به نحو صرف الوجودند.**

**دیگه مجبور بشویم که بگوییم قضیةً فی واقعة، جزء قضایای عجیب و غریب امیرالمومنین است. و إلا روی قواعد، به شما اولش عرض کردم که خیلی از این قضایا روی قواعد جور در نمی آید. لذا مرحوم مجلسی یک عبارتی دارد، مرحوم سلطان العلما هم در حاشیه فقیه یک جور دیگه معنا کرده، در این چاپ جامعه مدرسین که از مرحوم آقای ربانی چاپ شده. مرحوم مجلسی عبارتی دارد من فکر می کنم حق با ایشان است. شاید امیرالمومنین می دانستند که این واقعا ولیده را که فروخته پسر با اجازه پدر بوده، این دروغ گفته من اجازه نمی دهم. امام می خواستند یک راهی را انجام بدهند که به حق برسند. چون یک بحثی است که حاکم اگر یک مطلبی را فهمید که حق است یک راهی را پیدا بکند که به حق برسد.**

**یکی از حضار: علم قاضی می شود.**

**آیت الله مددی: خب علم قاضی با امام فرق می کند.**

**اولا علم قاضی اگر شواهد قطعی عقلائی داشته باشد قابل قبول است. بعد هم این جا بگوییم یعنی همینی که مرحوم مجلسی، به قول ایشان قضیة فی واقعة، این قضیة فی واقعة را به این معنا بگیریم که امام می دانسته که این مطلب درست است، این سفر رفته، این پسر با اجازه پدر فروخته، این بازی در می آورد می گوید من اجازه ندادم. دقت کردید؟ می خواهد آن بچه را بگیرد به عنوان عبد خودش لذا حضرت فرمودند این کار را انجام بده و لذا هم گفت همان بچه ای که به تو فروخت، نه این که برو یکی از بچه هایش را بگیر. خذ ابنه، در یک روایت دارد الذی، در این نسخه ای که ایشان از کافی خواندند. در یک نسخه تهذیب دارد یعنی الذی باعک الولید.**

**یکی از حضار: اگر بیع فضولی نباشد و همه اش بازی باشد معنا ندارد که امام بگوید اجازه.**

**آیت الله مددی: خب ظاهر قصه.**

**لذا در حقیقت با این ترتیب می شود مشکل را حل کرد، بگوییم این قضیة فی واقعة یعنی یکی از قضایاست. این به قول آقایان به نحو کبرای کلی نیست. و لذا خوب دقت بکنید اگر شبیه این برای ما اتفاق افتاد ما نمی توانیم بگوییم برو پسرش را بگیر تا ول بکند، اصلا ماها نمی توانیم این کار را بکنیم. این قصه خاصی است و یک خصوصیتی داشته، امیرالمومنین سلام الله علیه مراعات فرمودند، ظاهرش حرف مجلسی به نظر من درست است. به ذهن من هم همین می آید که این ظاهرا این طور باشد و إلا روی شواهد جور در نمی آید. انصافا مشکل دارد. دو سه تایش مشکل دارد. یکی این گروگان گیری به قول تعبیر شما و یکی هم این که اجازه بعد الرد مشکل دارد. بله اضطرار هم دارد، آن اجازه عن رضا نیست که، خیلی مشکل دارد.**

**انصافا اگر این مطلب را بگوییم که امیرالمومنین می دانستند یا شواهدی بوده که این آقا به پسرش گفته بفروش، من در سفرم بفروش، این با اجازه پدر فروخته، بعد آمده انکار کرده، این انکار ظاهری است، واقعی نیست لذا حضرت یک راهی را پیدا کردند که این به امر خودش برسد، به حق برسد.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**